بسم‌الله الرحمن الرحیم

[اضطرار به حرام 2](#_Toc433298530)

[مرور بحث گذشته 2](#_Toc433298531)

[نتیجه‌گیری 2](#_Toc433298532)

[پاسخ دوم 2](#_Toc433298533)

[پاسخ سوم 3](#_Toc433298534)

[تشریح بحث 3](#_Toc433298535)

[حقیقت حرکت 3](#_Toc433298536)

[انواع حرکت 3](#_Toc433298537)

[نتیجه‌گیری 4](#_Toc433298538)

[جمع‌بندی 4](#_Toc433298539)

[جایگاه ترک غصب 4](#_Toc433298540)

[اتخاذ مبنا 5](#_Toc433298541)

# اضطرار به حرام

# مرور بحث گذشته

بحث درحرکتی مانند حرکت خروج از دار مغصوبه بود که درآن‌واحد هم دارای جهت مبغوضیت و هم جهت محبوبیت است. در اینجا گفتیم اولاً باید ببینیم نهیی خطاباً او ملاکاً وجود دارد یا نه؟ و تحصل که وجود دارد.

بعدازآن وارد جهت دوم شدیم که آیا جهت امری در اینجا هست یا نیست؟ یک وجوب نفسی در اینجا ادعاشده بود، اما با تردید از آن عبور کردیم. این وجوب غیری هم از مرحوم آقای خویی محل اشکالی قرارگرفته بود که زمینه‌های این در کلمات مرحوم اصفهانی و دیگران است.

البته به شهید صدر نسبت داده‌شده و ما هم به آقای خویی نسبت دادیم و آن، همان‌طور که دیروز ملاحظه کردید، این است که این خروج مقدمه کون خارج ارض مغصوبه است.

# نتیجه‌گیری

بنابراین این حرکتی که انجام می‌دهد، مقدمه ایست که در آنجا باشد. این قانون همه حرکت‌ها است و در ارض غصبی هم این‌طور است. لذا این راه را باید روی ارض غصبی برود تا از غصب خارج شود. پس مقدمیت آن للکون خارج الارض المغصوبه امری مسلم است و این دیگر نمی‌تواند مقدمه ترک ارض مغصوبه باشد؛ برای اینکه ترک و کون دو امر مجزا هستند، یکی وجودی و دیگری عدمی که نمی‌توانند متحد باشند.

بنابراین این مقدمه است و دیگری مقدمه نیست. در حقیقت این یک چشم‌بندی عالمانه و فیلسوفانه است که این مقدمه ترک نیست. یک جواب آن بود که به نحوی از کلام مرحوم صدر استفاده می‌شد.

## پاسخ دوم

جواب دیگر که عرض کردیم این بود که ممکن است در عرض هم نباشند، یکی در طول دیگری است، و همین تلازم نیز کافی است، برای اینکه وقتی مقدمه یکی شد، مقدمه ترک هم می‌شود، چون ترک هم ملازم با آن است.

## پاسخ سوم

اما جواب سوم این است؛ اینکه امر وجودی و عدمی نمی‌توانند متحد باشند و در حداکثر حالات می‌شود ملازمی برقرار باشد، این هم پایگاه فلسفی واضحی ندارد. چراکه ترکیب حقیقی اتحادی از امر وجودی و عدمی که عدم نسبی است، نه عدم مطلق، معقول است و منعی در آن نیست.

## تشریح بحث

گفته‌شده که این موجودات عالم، بنا بر نظریه اصاله وجود، ترکیب‌شده از وجود و ماهیت هستند. ترکیب وجود و ماهیت هم قطعاً ترکیب اتحادی است، یعنی واقعاً در خارج یک وجود موجود است، و هر دو شیء یک‌چیز است. این اولاً، و ماهیت با آن تحلیلی که ملأ صدرا از آن ارائه کرده است، درواقع یک امر عدمی و حد است. ماهیت حقیقتش حد و وجود است. حد هم درواقع همان عدم نسبی است نه عدم مطلق.

این یک نکته است که لازم است در این جواب سوم به آن توجه داشته باشید و به لحاظ فلسفی قابل‌پیگیری بیشتر است.

## حقیقت حرکت

اما نکته دوم که مهم‌تر است، این است که اگر به واقعیت حرکت دقت کنید، نکات خوبی به دست می‌آید. حرکت ازلحاظ فلسفی نحوه وجود است.

یعنی درواقع گاهی است که این وجودات یا ماهیات قار و مستقر هستند. مثل‌اینکه من نشستم روی این صندلی و این قالی یک قرار اینی دارد. همه ما که نشستیم، موجودات متحیض و جسم هستیم و مکان و مقوله این داریم.

## انواع حرکت

منتها این گاهی ثابت و قار است، مانند اینکه الآن نشستیم، گاهی همین حالت غیرمستقر می‌شود، برای اینکه عین وجود غیر قار و حرکتی شد، در حقیقت حرکت همان وجود غیر قار است.

یعنی نوعی از وجود برای آن وجود دارد که آن هم مثل این یک ماهیتی دارد.

## نتیجه‌گیری

لذا در عدم القار وقتی می‌گوید حرکت می‌کند، او در حال تغییر است، به خاطر اینکه وجود اینی او غیر قار است. این متقوم به قوه و فعل است، همان‌طور که در فلسفه خواندید. بنابراین حرکت یعنی خروج از قوه الی الفعل، تعبیری که در فلسفه و ازجمله اسفار ذکرشده همین است.

بنابراین حرکت ذاتش این است که یک نقطه‌ای رها کرده و یک نقطه را درک می‌کند. رها کردن یک نقطه‌ای است، در اینجا الآن بحثمان حرکت عینی است. و همین مکان غصبی و راه رفتن در حرکات عینیه در مقوله عین قرار دارد.

## جمع‌بندی

پس در حقیقت گاهی است که ما روی نقطه خاصی تمرکز نداریم، کل این حرکت را می‌بینیم و می‌گوییم این حرکت درک‌های مستمر است. این حرکت یک زنجیره‌ای است از ترک نقطه‌ای و درک نقطه دیگر.

اما گاهی است که به هر دلیلی نقطه‌ای را موردعنایت قراردادیم. مثل ارض غصبیه، چون کل قالی غصب است، بیرون رفتن از قالی را نگاه می‌کنیم. آن یکی از این نقطه‌ها است. الآن ازاینجاکه بیرون می‌رود، این بیرون رفتن ترک‌های مستمر و درک‌های مستمر است تا نقطه‌ای که آنجا ترک قالی می‌شود، این واقعیت مسئله این است.

## جایگاه ترک غصب

تقوم حرکت به این ترک و درک است. نتیجه‌این بحث، این است که ترک غصب، زنجیره آخر است. و لحظه‌ای است که قدم را برداشت. آن ترک و درک آخر است. بقیه ترک و درک‌های زنجیره قبلی، همه مقدمه است که آن حلقه آخر محقق شود.

ازنظر رتبی، این ترک مقدم بر آن درک است. اگر این مقدمات را بپذیرید، آن‌وقت باید این‌طور بگوییم که این سلسله ترک‌ها و درک‌ها نه‌فقط درک‌ها، سلسله عدمی و وجودی همه مقدمه است برای اینکه برسد به آنچه در آنجا ترک کل غصب محقق می‌شود. این یک نتیجه و نتیجه دوم این است که ترک در اینجا مقدم بر درک است.

## اتخاذ مبنا

لذا مقدمت برای ترک ارض مغصوبه قبل از درک و کون خارج الارض المغصوبه است. نه اینکه اول مقدمت برای کون خارج الارض المغصوبه باشد، بعد بگوییم این هم با دیگری یا ملازم است.

این جواب سوم است که تحلیل همه‌جانبه دقیقی است و به نتیجه‌ای می‌رساند که نه آقای خویی، نه شهید صدر آن را به این شکل تقریر نفرمودند و درواقع این جواب است که این مسئله را حل می‌کند.